

گروه فرهنگی: کودک و نوجوان روزگار مآجهان را چنان تجربه می کند که خود می‌خواهد. جهانی که او را ارجمندتر به حساب بیاورد و برای بایدها و نبایدهایش دلیل بیاورد. ادبیات پیش از همه به این توقع، تمکین کرده است و تمایز محتوای آثار تولیدی و تفاوت مواجهه با جهان کودکان و نوجوانان مؤید همین تمکین است. سه‌شنبه‌های شعر با نکوداشت روز هجدم تیر که در تقویم به نام ادبیات کودکان و نوجوان نامگذاری شده است، دومین ویژه شعر کودک و نوجوان خود را تقدیم مخاطبان می‌کند. در انتخاب آثار تلاش شده است تا



محمود پور وهاب

زیبا باران!

زیبا سکوت خیس درختان دیدم در آستین درختی گنجشک کوچکی شده پنهان باران،

آرامشی دوباره و تازه انگشت‌های نازک و تردش می‌خورد تیک و تیک بر پشت شیشه‌های مغازه می‌برد جویبار آوازهای روشن باران را باران، باران مهربان، می‌شست دست و روی خیابان را.



غلامرضا بختاش

خاک خشک تشنه دیدار آب آسمان منظر آفتاب چشمه‌ها تشنه دیدار رود رودها منتظر یک سرود پنجره چشم به راه عبور دوربین منتظر یک ظهور ما، ولی در تب گرمای سخت منتظر سایه سبز درخت!



سپیده اسلانی

روشن است مثل هر غروب خانه از نگاه مادرم دیدنی ست موقع نماز روی مثل ماه مادرم رو به قبله ایستاده است موقع اقامه و اذان فکر می‌کنم شبیه اوست شاخه درخت بیدمان شب رسید دست و دیدنی ست نور دلپذیر در حیاط ماه سر به مهر بید سر به زیر در حیاط



افشین آغا

هم مهدی است نامش هم قائم است و حجت او رفته است، اما در پشت ابر غیبت هر چند مثل ماه است در پرده است نورش از دیده‌هاست پنهان تا لحظه ظهورش وقتی خدا بخواهد او می‌شود نمایان با یک نگاه مهدی غم می‌رسد به پایان لبخند می‌نشیند آن روز روی لب‌ها خواهد شد از ظهورش هر گوشه جشن، برپا هر کس که دید ظلمی آن مرد با قیامش از ظالمان بدکار می‌گیرد انتقامش شب‌های تیره گردد لبریز روشنی‌ها از سینه می‌زند پر غم‌ها و دشمنی‌ها دل‌های ما به شوقش هر لحظه بی‌قرار است تا زودتر بیاید دنیا در انتظار است



«عباسعلی‌سباهی یونس»

در ایستگاهی خالی از تو من مانده‌ام چون برگ تنهایی بر شاخه‌ای در عصر پاییز با فکرهای خسته و سرد و غم‌انگیز در من تمام خنده‌ها در من تمام حرف‌ها در من تمام فکرهای گرم‌مرد ای کاش نه راه‌آهن بود نه آن قطاری که تو را برد



مهتیر هاشمی

جاده پیر و غمگین بود گیج و بی‌هدف می‌رفت سمت کوه یا دریا روبه هر طرف می‌رفت مثل مار تنهایی روز و شب سفر می‌کرد خشکی زمین او را باز تشنه‌تر می‌کرد تشنه بود تا اینکه گنبد طلا را دید عاشق رسیدن شد رفت و رفت تا خورشید



بیوک ملکی

وقتی که او گفت: «من خسته از راهم دیگر نمی‌خواهم»... وقتی که از پا و نفس افتاد شد همنشین خاک شد همصدای باد آن وقت او تک شد نامش «مترسک» شد



اردشیر مصلح‌پور استاد دانشگاه و پژوهشگر

ادبیات معنی دادن به زندگی کودکان است

بهروزی هر ملتی وقتی روشن و قابل اعتماد است که تلاش‌های شایسته و در خوری را نسبت به فردا و گردانندگان چرخ فردا به خرج دهد. شاید این شوخی جدی‌مایانه چندان دور از واقعیت نباشد که می‌گویند: پدری به فرزندش که درس پزشکی کودکان خوانده بود، گفت: پسرم حالا نمی‌شد چند وقت بیشتر درس می‌خواندی تا پزشک بزرگسالان می‌شدی؟! قدر مسلم آن است هنوز مسأله کودک و نوجوان علیرغم شعارها و سازمان‌های بسیار آن طور که باید جدی گرفته نشده است. از همه مهم‌تر آنکه سازمان‌های متولی در حد وظیفه و قد و قواره خود عمل نکرده و گاه در انجام وظیفه خود دچار کمبودها و کاستی‌ها و مشکلات بدیهی‌اند. نکته دیگری که به‌طور مستقیم به دنیای کودکان و نوجوانان مربوط است مسأله مادران است. مادران، فرهنگ‌سازند، به همین اعتبار ما از اصطلاح «زبان مادری» به عنوان شاخص فرهنگی استفاده می‌کنیم. نخستین ابزار تعلیم و تربیت مادران همان قصه‌ها و شعرهای دوران کودکی‌اند که به کودک آموزش داده می‌شود ادب و ادبیات از ریشه «دب» گرفته می‌شود که به کتابت و آموزش اطلاق می‌شود و واژه باستانی «دبستان» با ادبیات ریشه و خویشاوندی دیرینه دارد. ادبیات به شعر و داستان تقسیم‌بندی می‌شود و وجه ساده و روایتی و عامیانه آن «قصه» است. ادبیات اعم از شعر و قصه وسیله‌ای است برای محیط‌پذیری و آمادگی جهت فعالیت‌ها و مشارکت‌های اجتماعی، نوعی مشق اجتماعی و تمرینی برای پا نهادن به عرصه زندگی. تقویت و وسعت‌اندیشه و دستیابی به زمینه‌های روانی و آرمان‌های بزرگ، شناخت‌شناسی و معرفت‌شناسی در قالب همین قصه‌ها و شعرها حاصل می‌شود. آنان پر از رمز و رازند، هر قصه حکمتی دارد و هر شعر رازی. حتی ساده‌ترین آنان سرشار از آموزه‌های گوناگونند و مبتنی بر تجارب بشری. در شعرها و قصه‌ها، نمادها و نشانه‌هایی آگاهانه قرار داده می‌شوند تا کودک را به روشنی و کمال رهنمون سازند. آنان از طریق قصه‌ها بزرگی را در کودکی تجربه و مشق بزرگی می‌کنند. همذات‌پنداری کودکان با قهرمانان قصه‌ها از همین منظر و جایگزینی شکل می‌گیرد. جوهره فانتزی کم‌کم جای خود را به واقعیات علمی و حقیقی می‌دهد و آنقدر در نظر کودک واقعیت ملموس پیدا می‌کند که خود به همانندسازی با آنها می‌پردازد و از این طریق «تخیل» را به «تجارب» تبدیل می‌سازد. آنچه مسلم است افسانه‌های آمیخته با تخیل در ادبیات کودکان زمینه‌پذیرش زندگی آتی آنان را فراهم می‌سازد و به قول معروف، افسانه‌ها، دروغ‌هایی هستند که اغلب راست می‌گویند. خلاقیت، لذت، تفنن و سرگرمی، اعتماد به نفس، انتقال تجربه، آماده‌سازی ذهنی، روحیه‌بخشی، ایجاد شور و نشاط و امید و تحول ذهنی و تکامل عقلانی آنان، وظیفه اصلی و اساسی ادبیات کودکان و نوجوانان است. به راستی که وظیفه ادبیات، معنی دادن به زندگی کودکان و نوجوانان است.



آینده از آن کودکان است



محمد صارمی شهاب

ما ما بچه‌های ساده کلاس مثل دانه‌ها به آفتاب و آب دلخوشیم تو ی میزهای مدرسه هر کدام دفتری ست کیف‌ها و کوله‌ها پر از جواب ما ولی سؤال‌مان چیز دیگری ست روزها را یکی یکی یکی خشت می‌زنیم بازی قشنگ ما توی کوره‌ها آجر است و خاک روزهای ما همیشه جمعه است در هوای پاک ما کلاس‌مان پر از نشاط و کوشش است ریزعلی کنار ما بار می‌برد عصرها به جای زنگ مدرسه خسته تا کنار ده می‌دویم ما به جای مدرسه به جای درس صبح‌ها سر کلاس خشت‌ها می‌رویم



مریم زندی

از اول فروردین تا آخر اسفندی هم دوری و نزدیکی هم گریه و لبخندی یک راه مه‌آلودی تنهایی و تنهایی دنبال تو می‌گردم حس می‌کنم این جایی جا مانده از این دوری یک دلهره مبهم دل‌تنگم و می‌دانی دل‌تنگی و می‌دانم جاده‌ها پر از عبور شوق و شور جاده‌ها پر از شلوغی و سفر پر از خطر جاده‌ها چه قدر خسته‌اند جاده‌ها شبیه خط فاصله بین شهرها نشسته‌اند



مریم هاشمی‌پور

ابرها کنار هم ردیف می‌شوند آسمان به فکر شعر گفتن است خوش به حال آسمان که شعر گفتنش مثل آب خوردن است. با نگاه او چشمه‌ها پر از ترانه می‌شوند غنچه‌های سرخ گل کنار هم بیت‌های عاشقانه می‌شوند



مریم اسلامی

بازیک دروغ بد گفته‌ام به خواهرم ول نمی‌کند مرا لانه کرده در سرم دره‌دزه آن دروغ هی بزرگ می‌شود ترسناک و قهوه‌ای شکل گرگ می‌شود فکر می‌کنند که من برهام برای او روی گردن من است جای پنجه‌های او توی جنگ ما دوتا او قوی‌تر از من است نقطه ضعف او فقط حرف راست گفتن است



اکرم کشایی

چگونه می‌توان بدون آن همه...؟ چرا صدای هیچ‌کس...؟ چه‌طور لحظه‌ها برای یک نفر...؟ چه‌قدر ماند تا خیال‌های من...؟ کدام راه می‌رسد به اول...؟ چه اتفاق مهمی مگر...؟ همیشه آخر تمام جمله‌های ناتمام من نشسته یک علامت سؤال!



دور نیستی من حضور روشن تو را پشت پلک‌های بسته‌ام درک می‌کنم سال‌هاست پای سفره‌ات نشسته‌ام میزبان تو هستی و میهمان منم